

رضا پهلوی، مهره‌ی مفید

الکس شمس



تظاهرات حامیان رضا پهلوی در لس آنجلس، ۲۳ ژوئن ۲۰۲۵.

Image: Mario Tama/Getty Images

مقاله‌ی تحقیقی حاضر برخی ابعاد شبکه‌ی پیچیده‌ی رسانه‌ای و آنلانی را تشریح می‌کند که در سال‌های اخیر واقعیت را به‌طور نظام‌مند به نفع رضا پهلوی و جنگ و حمله به ایران تحریف کرده است. الکس رضا شمس، نویسنده‌ی مقاله، دانش‌آموخته‌ی دکترای انسان‌شناسی از دانشگاه شیکاگو و روزنامه‌نگار است. مقالات وی در «نیویورک مگزین» و نشریه‌ی «نیو ریپابلیک» و ... منتشر شده است. نسخه‌ی انگلیسی این مقاله (با اندک تفاوت‌هایی نسبت به نسخه‌ی فارسی) در [بوستون ریویو](#) منتشر شده است.

وقتی اسرائیل در ۲۳ خردادماه حمله‌ی غافلگیرانه‌ای به ایران انجام داد، هدف اعلام‌شده نابودی برنامه‌ی هسته‌ای دشمن بود. اما تنها طی چند روز بعد، اهداف مأموریت نظامی گسترش یافت. نخست‌وزیر اسرائیل، بنیامین نتانیاهو، آشکارا [اعتراف کرد](#) که این عملیات می‌تواند به سرنگونی جمهوری اسلامی منجر شود. در آخرین روز جنگ، دونالد ترامپ، که از ابتدا از این حمله حمایت کرده بود، به نتانیاهو پیوست و هر دو از «تغییر رژیم» [سخن](#) گفتند.

البته این موضع آمریکا و اسرائیل چندان شگفت‌انگیز نبود. برای نتانیاهو، تغییر رژیم همواره یک هدف دائمی است، چه آماج حمله [حماس](#) در غزه باشد و چه [حزب‌الله](#) در لبنان. و هرچند ترامپ بعضاً جلوی دوربین حرف دیگری می‌زند، اما در عمل مشتاق تشدید تنش با ایران بوده است، چه این به معنای ترور رهبران جمهوری اسلامی باشد، چه ممنوع کردن ورود شهروندان ایرانی به آمریکا، یا تشدید تحریم‌ها و برهم‌زدن توافق هسته‌ای ۲۰۱۵ بر اساس ادعاهای کذب نقص توافق. در واقع، تغییر رژیم در تهران دهه‌هاست که در دستورکار آمریکا قرار دارد.

شگفت‌آورتر اما، ابراز شادی بخش‌هایی از دیاسپورای ایرانی از تجاوز اسرائیل به ایران بود. در حالی که نتانیاهو و ترامپ ایران را بمباران می‌کردند، ده‌ها چهره‌ی سرشناس از میان آمریکایی‌های ایرانی‌تبار پرچم اسرائیل را [بلند کردند](#) و در هوا تکان

می‌دادند و خواستار حملات شدیدتر شدند. از جمله‌ی آنها، رضا پهلوی، پسر شاهی بود که در انقلاب ۱۳۵۷ سرنگون شد. او گفت: «این لحظه‌ی دیوار برلین ماست.»

رضا پهلوی هیچ دستاورد سیاسی مشخص و پایگاه مردمی واقعی ندارد، اما صاحب یک نام خانوادگی مشهور است و یک ثروت کلان خانوادگی. او در اوایل ۲۰۲۳ تلاش کرد ائتلافی با مخالفان جمهوری اسلامی در خارج از کشور بسازد، اما این تلاش به سرعت شکست خورد. با این حال، طرفداران پهلوی دوست دارد وانمود کند که احیای سلطنت و بازگشت او به تاج‌وتخت امری قطعی است. او در جریان جنگ ۱۲ روزه‌ی ژوئن یک‌دم از فروپاشی قریب‌الوقوع جمهوری اسلامی گفت و این‌که او بر پشت تانک‌های آمریکایی و موشک‌های اسرائیلی به تهران بازخواهد گشت؛ حتی تا آن‌جا پیش رفت که اندکی بعد برنامه‌ی صد روز نخست «حکومتش» را منتشر کند.

در این‌جا و در یک کلام، بوی همان توهمی در فضا منتشر شد که احمد چلبی، تبعیدی عراقی، پیش از حمله‌ی ۲۰۰۳ آمریکا به عراق ترویج می‌کرد؛ همان که مدعی بود مردم بغداد از سربازان آمریکایی به‌عنوان «نیروی آزادی‌بخش» استقبال خواهند کرد. واقعیت این است که جنبش‌های دموکراسی‌خواه داخل ایران، مخالف پسر دیکتاتور سابق ایران است. یکی از شعارهای اعتراضات «زن، زندگی، آزادی» در ۲۰۲۲ این بود: «مرگ بر ستمگر، چه شاه باشه چه رهبر». برای این فعالان و بسیاری دیگر، پهلوی یادآور همان سلطه‌ی استبدادی‌ای است که پدرش با حمایت آمریکا بر ایران تحمیل کرده بود.

با این حال، پهلوی در سال‌های اخیر چهره‌ای دائمی در رسانه‌ها و شبکه‌های اجتماعی فارسی‌زبان بوده و به نظر می‌رسد شمار فزاینده‌ای از ایرانیان او را پذیرفته‌اند. در سطح بین‌المللی نیز جایگاهش هرگز تا این حد برجسته نبوده است. او چگونه به این جایگاه رسید؟

این تحولات ممکن است برای بسیاری از غربی‌ها عادی و طبیعی به نظر برسد، اما در پشت آن یک کارزار هماهنگ رسانه‌ای دست‌کاری افکار عمومی قرار دارد. دولت‌های اسرائیل، عربستان سعودی و آمریکا، همراه با تأمین‌کنندگان مالی خصوصی، میلیون‌ها دلار صرف تقویت پهلوی و گفتمان تغییر رژیم کرده‌اند، و به شکلی نظام‌مند به مخالفان این رویکرد و منتقدان حملات آمریکا و اسرائیل به ایران حمله می‌کنند.

این کارزار تبلیغاتی دو بخش دارد: نخست، حامیان پهلوی منابع مالی هنگفتی را به رسانه‌های تلویزیونی سلطنت‌طلب فارسی‌زبان اختصاص داده‌اند؛ تلویزیون‌هایی که رضا پهلوی مرتب روی صفحه‌ی آنها ظاهر می‌شود؛ دوم، آنها یک شبکه‌ی دیجیتال از حساب‌های کاربری در شبکه‌های اجتماعی ساخته‌اند تا به صداهای دموکراسی‌خواه حمله کنند — یعنی ایرانیانی که با وجود مخالفت با رژیم جمهوری اسلامی، سلطنت و کودتای خارجی را نیز رد می‌کنند. هسته‌ی اصلی حامیان پهلوی متشکل از تبعیدیان و طرفداران شاه یا فرزندان‌شان است، اما با کمک رسانه‌های سلطنت‌طلب، اندیشکده‌های واشنگتن و ارتش ترول‌های آنلاین، او توانسته در میان ایرانیان ناامید از وضعیت موجود هم جایگاهی به دست بیاورد.

ظهور — یا بهتر بگوییم، بادکردن مصنوعی — پهلوی تازه‌ترین فصل از تلاش‌های خارجی برای تحمیل رهبری ارتجاعی بر ایران نفت‌خیز است. قدرت‌های خارجی بارها کوشیده‌اند به دلایل ساختاری گوناگون، رهبری مطلوب خود را بر ایران مسلط کنند. دموکراسی در ایران نه به نفع عربستان سعودی است — که از وجود دموکراسی در همسایگی‌اش بیش از هر چیز هراس دارد — و نه به نفع اسرائیل، که یک دیکتاتوری مطیع را به دولتی مردمی که ممکن است به آینده‌ی فلسطین پایبند باشد، ترجیح می‌دهد.

از بسیاری جهات، رضا پهلوی مهره‌ای مفید است — عروسک ایده‌آل برای استراتژی چند دهه‌ای از میان برداشتن استقلال ایران.

در حالی که ترامپ موضعی نوسانی دارد و، از یک سو از ادبیات تغییر رژیم عقب می‌نشیند و از سوی دیگر رهبر ایران را تهدید می‌کند، پهلوی نقش یک «میهن‌پرست ایرانی» را بازی می‌کند که علیه رژیم و به سود «دموکراسی سکولار» ایستاده است. پروفایل و چهره‌ی رسانه‌ای او که با دقت ساخته و پرداخته شده، بر این دروغ بنا شده که او برخوردار از «حمایت مردمی و ارگانیک» است. تریبون او البته واقعی و لابی پیچیده و سازمان‌یافته‌ای از او حمایت می‌کند. دموکراسی‌خواهان واقعی ایران او را دشمن خود می‌دانند، نه قهرمان‌شان. با این حال، ذی‌نفعان سیاسی حامی او صدها میلیون دلار سرمایه‌گذاری کرده‌اند تا این توهم را به نفع او ایجاد کنند که واجد حمایت

مردمی است — و او با کمال میل همراهی کرده است. آنان به یک چهره‌ی ایرانی برای توجیه بمباران ایران نیاز دارند، و پهلوی نشان داده که کاملاً مایل است چنین نقشی بازی کند و برای این کشتار هورا بکشد.

پهلوی‌ها و غربی‌ها: تاریخ تکرار می‌شود!

رضا پهلوی در سال ۱۳۳۹ به دنیا آمد، اما روایت مشروطه‌خواهی ایرانیان از سال ۱۲۸۵ آغاز می‌شود؛ زمانی که شورشی مردمی علیه دودمان قاجار — سلطنت مطلقه‌ای که بیش از یک قرن بر ایران حکومت کرده بود — شکل گرفت. مطالبه‌ی اصلی آن، که با خواست انقلابی‌های سراسر آسیا در آن زمان مشترک بود، مشروطه‌خواهی بود. در میان یک جنگ داخلی ویرانگر، بریتانیا و روسیه‌ی تزاری به سود قاجارها مداخله کردند. با این حال، شورشیان موفق شدند قانون اساسی را در سال ۱۲۸۵ تصویب کنند که قدرت سلطنت را محدود می‌کرد.

بعد از یک دوره‌ی پر آشوب از مداخلات خارجی، یک افسر جوان نیروی قزاق با که از طریق کودتایی در اسفندماه سال ۱۲۹۹ قدرت را تسخیر کرده بود، به سرعت نخست‌وزیر مطلق‌العنان کشور شد. وی بعد از مدتی در سال ۱۳۰۴ قاجارها را سرنگون و رسماً خود را شاه ایران و پایه‌گذار سلسله‌ی پهلوی اعلام کرد — او پدربزرگ رضا پهلوی و همنام وی بود. شاه جدید با سرکوب مطبوعات مستقل و احزاب مخالف، قدرت‌ش را تثبیت کرد و مجلس نوپای مشروطه را به مهر تأیید اقداماتش تبدیل نمود. موفقیت او تا حد زیادی مرهون کمک بریتانیا بود. از دید لندن، ایران که بین مستعمرات بریتانیا در عراق و هند قرار داشت، کاملاً در حوزه‌ی نفوذ این امپراتوری بود. مهم‌تر از همه، منابع نفتی ایران برای تأمین نیروهای نظامی بریتانیا حیاتی بود. انگلیسی‌ها پیش‌تر با زور و فشار امتیاز نفت کشور را به دست آورده بودند، اما تنش‌ها ادامه داشت. یک رضاشاهِ قدر دان می‌توانست متحدی ارزشمند برای پروژه‌ی استعماری بریتانیا باشد. این رؤیا در جریان جنگ جهانی دوم رنگ باخت. در شهریور ۱۳۲۰، بریتانیا و اتحاد جماهیر شوروی به ایران حمله و آن را اشغال کردند، شاه را به تبعید فرستادند و پسر بزرگش، محمدرضا پهلوی، را بر تخت نشاندند. پهلوی دوم که در آن زمان نوجوان بود،

تجربه و مهارت پدرش برای حکمرانی با مشت آهنین را نداشت. سازماندهی‌های سیاسی مستقل نطفه بست و رونق گرفت؛ احزاب چپ هزاران هوادار جذب و ملی‌گرایان سکولار ایده‌ی حکومت دموکراتیک را تبلیغ می‌کردند.

در اواخر دهه‌ی ۱۳۲۰، انتخابات پارلمانی آزادتر و منصفانه‌تر شد و در اردیبهشت‌ماه ۱۳۳۰ مردم توانستند محمد مصدق را به نخست‌وزیری برسانند. محبوبیت مصدق بر وعده‌هایش برای دفاع از حق تعیین سرنوشت و ساختن نظم اقتصادی عادلانه‌تر استوار بود — ازجمله از طریق ملی‌کردن منابع نفتی ایران. در ۲۵ مردادماه ۱۳۳۲ و پس از شکست نخستین کودتا علیه مصدق هنگامی که هزاران نفر برای حمایت از دیدگاه مصدق به خیابان‌ها آمدند، شاه گریخت و مردم شادمان مجسمه‌های او را سرنگون کردند.

ایالات متحده پیشنهاد کمک داد، به شرطی که مصدق «نظم» را بازگرداند، اما سیا در خفا به شدت از قدرت گرفتن او نگران بود — سیاستمداران آمریکایی نمی‌خواستند کشوری در جنوب جهانی کنترل منابعش را به دست گیرد. و همراهانی در داخل کشور نیز داشتند: سلطنت‌طلبان و روحانیون. سیا بر آن شد که با پرداخت پول به اوباش برای تجمع و راه‌اندازی تظاهرات، صدای مخالفان داخلی مصدق را تقویت کند و توهم حمایت مردمی از شاه را به‌وجود بیاورد. هم‌زمان، این سازمان از یک جناح نظامی که در تدارک انجام کودتا بود نیز پشتیبانی کرد.

در ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، اوباش مورد حمایت سیا به رهبری یک لات به نام شعبان جعفری — که نزد ایرانیان به «شعبان بی‌مخ» مشهور است — خیابان‌ها را پر کردند و خواستار بازگشت شاه شدند. در اوج آشوب، بی‌بی‌سی فارسی پیامی پخش کرد که علامت آغاز کودتا برای افسران بود. مصدق دستگیر شد، جنبش‌های سیاسی مستقل سرکوب شدند و شاه به کشور بازگشت و این‌بار کنترل کامل استبدادی برقرار کرد. در ماه‌های بعد، بی‌بی‌سی فارسی این وقایع را «انقلابی مردمی» نامید. شاه این شانس دوباره را از دست نداد: حکومتش به شکل فزاینده‌ای فاستدتر و ظالمانه‌تر شد و این بار بر پایه‌ی شکنجه، قتل، زندان و ارباب توسط ساواک — پلیس مخفی آموزش‌دیده توسط اسرائیل — بنا گردید.

ایالات متحده به‌عنوان عامل اصلی در بازگرداندن و برقراری یک حکومت مستبد به چشم بسیاری از ایرانیان به بزرگ‌ترین مانع آزادی‌شان بدل شد. اعتراضات گسترده‌ای در سال‌های ۱۳۵۶-۱۳۵۷ علیه شاه و حامیان آمریکایی‌اش رخ داد. هرچند نیروهای چپ، ملی‌گرا و اسلام‌گرا دیدگاه‌های متفاوتی درباره‌ی آینده‌ی ایران داشتند — و بسیاری بعداً خود قربانی سرکوب خونین نیروهای حکومت جمهوری اسلامی شدند — اما در آن زمان، همگی بر این باور بودند که شاه باید برود و جلوی آمریکا برای بازگرداندن او به قدرت گرفته شود. همین احساس، زمینه‌ساز اشغال سفارت آمریکا در تهران در آبان‌ماه ۱۳۵۸ شد. آمریکایی‌ها این رویداد را همچون اقدام گستاخانه‌ی گروهان‌گیری به‌خاطر می‌آوردند، اما برخی انقلابی‌های ایرانی آن را تلاشی برای جلوگیری از کودتایی دیگر می‌دیدند؛ تلاشی از بیم آنکه ایالات متحده شاه را دوباره بر تخت قدرت نشاند. به هر حال، محمدرضا پهلوی آن زمان بیمارتر از آن بود که بتواند بار دیگر سلطنت کند. پس از آن که درمان‌های پزشکی در آمریکا بی‌ثمر ماند، او در مردادماه ۱۳۵۸ در قاهره درگذشت.

روی امواج رسانه‌ها : پروژهِ بازگشت یک کودتاچی مردد

توجه آمریکا خیلی زود به پسر نوجوان محمدرضا، یعنی رضا پهلوی، جلب شد. برخی ایرانیان داخل کشور نخستین بار در مهرماه سال ۱۳۶۵ با فرزند او رضا پهلوی آشنا شدند، زمانی که پخش برنامه‌های تلویزیون دولتی قطع شد و ویدئویی از پهلوی پخش گردید که در آن می‌گفت: «بازخواهم گشت». این پیام از طریق یک فرستنده که سازمان سیا در اختیارش گذاشته بود، مخابره شد. اما او نشان داد که کودتاچی مرددی است.

سال بعد، طرحی شبیه به عملیات «خلیج خوک‌ها» با تأیید ریچارد نیکسون، رئیس‌جمهور پیشین آمریکا، به او پیشنهاد شد: قرار بود پهلوی و هوادارانش در جزیره‌ی کیش پیاده شوند و سپس با پوشش نظامی آمریکا به سرزمین اصلی بروند. در آنجا، به انبوه ایرانیانی که از پادشاه‌شان استقبال می‌کردند، بپیوندند و به سوی شمال حرکت کنند تا تهران را تصرف کنند. اما وقتی این طرح به اطلاع پهلوی رسید، او عقب نشست.

تنها پرسشی که مطرح کرد این بود: «اگر اوضاع خراب شد، چطور می‌خواهیم فرار کنیم؟» شاید حس کرده بود که استقبال چندانی در کار نخواهد بود.

به جای آن، او به جمع‌آوری کمک مالی از تبعیدیان پرداخت. تنها در دو ماه در سال ۱۹۸۹، توانست یک میلیون دلار جمع‌آوری کند. خودش توضیح داد: «تبلیغات ارزان نیست» و پیش‌بینی کرد که «حداکثر دو تا سه سال» برای بازگشتش به ایران زمان نیاز است. این اتفاق هرگز رخ نداد، اما او بارها و بارها تلاش کرد. در سال ۲۰۰۳، زمانی که نیروهای آمریکایی در عراق می‌جنگیدند، پهلوی با نتانیاهو دیدار کرد تا برای تهاجم آمریکا به میهنش برنامه‌ریزی کند.

در همین حال، اوضاع سیاسی داخلی ایران پرتبوتاب بود. در دهه‌ی ۱۳۷۰، جنبش‌های کارگری و حاشیه‌نشینان سیاست‌های نولیبرالی جمهوری اسلامی را به چالش کشیدند. در دهه‌ی بعد، جنبش‌های فمینیستی و نهادهای جامعه‌ی مدنی خارج از حوزه‌ی احزاب سیاسی شکل گرفتند و اصلاح‌طلبان در چارچوب سیاست رسمی محدود ایران برای گسترش نهادهای دموکراتیک تلاش کردند.

ایران در جریان جنبش سبز سال ۱۳۸۸ شاهد ماه‌ها اعتراض پیوسته بود که بازتاب‌دهنده‌ی چالش فزاینده‌ی داخلی علیه حاکمیت استبدادی بود. ایرانیان دموکراسی‌خواه که از وضع موجود به تنگ آمده بودند، در انتخابات ۱۳۸۸ به‌طور گسترده به میدان آمدند و اگر نتایج دست‌کاری نمی‌شد، پیروز می‌شدند. پهلوی حمایت خود را از این جنبش اعلام کرد، هرچند همچنان اصرار داشت که پادشاه قانونی ایران است.

اظهارنظرهای او به‌شدت دستمایه‌ی تمسخر شد. ایرانیان یک قرن برای دموکراسی مبارزه کرده بودند؛ حکومت شاه را سرنگون کردند و اکنون با استبداد جدید مبارزه می‌کردند. پهلوی هیچ نقشی در آینده‌ی دموکراتیکی که مردم برایش مبارزه می‌کردند نداشت. نادیده گرفتن او آسان بود—تا زمانی که دیگر نمی‌توان چشم بر او بست.

چرخه‌ی بازخورد و تقویت رسانه‌ای سلطنت‌طلبانه

دیاسپورای فارسی‌زبان مدت‌هاست تلاش می‌کند از طریق شبکه‌های تلویزیونی ماهواره‌ای به محیط بسته‌ی رسانه‌ای ایران نفوذ کند. نخستین تلویزیون‌ها که از لس‌آنجلس، لندن، تورنتو و دبی پخش می‌شدند، در دهه‌ی ۱۹۹۰ میلادی تأسیس شدند؛ زمانی که مهاجران ایرانی صنعت فرهنگی خود را در خارج از کشور بازسازی کردن. برنامه‌های این شبکه‌ها ترکیبی بود از ویدئوهای پاپ فارسی و سخنرانی‌های سیاسی، اما به دلیل کمبود منابع مالی، کیفیت تولید پایین بود. شبکه‌های فارسی‌زبان با کیفیت تولید بالاتر، مانند بی‌بی‌سی فارسی و صدای آمریکا، از سوی دولت‌های خارجی حمایت می‌شدند. اگرچه این شبکه‌ها گهگاه با رضا پهلوی مصاحبه می‌کردند، اما هرگز او را به‌عنوان رهبر آینده‌ی ایران معرفی نکردند.

در دهه‌ی ۲۰۱۰ میلادی، دو شبکه خصوصی تازه‌تأسیس پا به عرصه گذاشتند: «ایران اینترنشنال» و «من و تو». این دو با طراحی حرفه‌ای و محتوای متنوع، چشم‌انداز رسانه‌های فارسی‌زبان را تغییر دادند. حدود ۷۰ درصد مردم ایران به تلویزیون ماهواره‌ای دسترسی دارند و بسیاری اخبار خود را از این کانال‌ها دریافت می‌کنند؛ این دو شبکه از محبوب‌ترین‌ها هستند. آن‌ها همچنین درباره‌ی منابع مالی خود بسیار مرموز و محرمانه عمل می‌کنند و از معرفی سرمایه‌گذارانشان خودداری می‌نمایند. با این حال، گزارش تحقیقی روزنامه‌ی گاردین در سال ۲۰۱۸ نشان داد که ایران اینترنشنال حدود ۲۵۰ میلیون دلار از عربستان سعودی دریافت کرده است؛ کشوری که طرفدار جنگ و تحریم‌های آمریکا علیه ایران است. این شبکه همچنین دیدارهای خبرنگارانش با سازمان اطلاعات اسرائیل را با افتخار منتشر می‌کند.

هر دو شبکه خط تحریریه‌ای به‌شدت نوستالژیک را دنبال می‌کنند که طرفدار بازگشت به نظام سلطنتی است. در جریان برنامه‌ها پرچم ایران پیش از سال ۱۳۵۷ به اهتزاز درمی‌آید و رضا پهلوی به‌طور منظم به‌عنوان مهمان حاضر می‌شود. شبکه‌ی من‌وتو به‌ویژه مستندهای حسرت‌باری درباره‌ی دوران حکومت شاه تولید می‌کند که بازتولید تبلیغات قدیمی شاه است و همانند او بر این موضوع تأکید می‌کند که ایران تحت حکومت پهلوی کشوری مدرن و آینده‌نگر بوده است. این شبکه به‌نحوی به آرشیو

تلویزیون دولتی پیش از ۱۳۵۷ دست یافته که چگونگی دسترسی آن به این فیلم‌ها همچنان یک معماست.

این برنامه‌سازی نوستالژیک، به‌طور آشکار، نابرابری شدید و سرکوب کم‌وبیش مطلق آزادی بیان در دوران پهلوی را نادیده می‌گیرد و به‌جای آن بر بازسازی تصویر خاندان پهلوی تمرکز داد. شبکه‌ی من‌و‌تو حتی تا جایی پیش رفته که جنایات آن دوران را توجیه می‌کند، از جمله با انتشار یک [مصاحبه‌ی ملایم](#) با پرویز ثابتی، معاون پیشین ساواک، که قربانیانش او را «معمار نهاده‌سازی شکنجه در ایران» [توصیف کرده‌اند](#). طنز ماجرا اینجاست که بسیاری از بدترین ویژگی‌های جمهوری اسلامی — ویژگی‌هایی که مخالفان بیش از همه برای توجیه تغییر رژیم به آن‌ها استناد می‌کنند — ریشه در دوران پهلوی دارند؛ دورانی که در برنامه‌های ایران اینترنشنال و من‌و‌تو با رنگ و لعاب مثبت به تصویر کشیده می‌شود. زندان اوین، بدنام‌ترین محل حبس زندانیان سیاسی ایران، در دوره‌ی پهلوی به «دانشگاه اوین» شهرت داشت، زیرا شمار زیادی از روشنفکران و روزنامه‌نگاران در آن محبوس بودند. با این همه، بینندگان ترغیب می‌شوند که پادشاهی را به‌عنوان فرمی متعالی از حکومت و در واقع تنها بدیل جمهوری اسلامی ببینند.

رضا پهلوی، که هرگز در موقعیتی قرار نمی‌گیرد که از دیدگاه‌های خود دفاع کند یا مسئولیت جنایات دوران پادشاهی را بپذیرد، امواج رسانه‌ای را با [درخواست‌های تغییر رژیم](#) و [پیش‌بینی](#) سقوط قریب‌الوقوع حکومت پر می‌کند، در حالی که پشت صحنه منتظر است تا به‌عنوان پادشاه بازگردد. وقتی مردم ایران به خیابان‌ها می‌آیند تا رهبران نظام حاکم را به چالش بکشند، پهلوی بلافاصله آماده است تا خواسته‌های آن‌ها را آن‌طور که می‌خواند «[ترجمه](#)» کند: زمانی که آنها از انقلاب و عدالت اقتصادی سخن می‌گویند، او می‌گوید آنچه واقعاً می‌خواهند تغییر رژیم با پشتیبانی قدرت‌های خارجی و بازگشت به رژیم سابق هستند، نظامی که او بازخواهد گرداند. فعالان دموکراسی خواه در ایران که تحت پیگرد نیروهای امنیتی قرار دارند، اما بارها و بارها ادعاهای پهلوی را رد کرده‌اند — چه در [بیانیه‌هایی](#) که از زندان به بیرون آورده شده‌اند و چه در اطلاعیه‌هایی که اتحادیه‌های کارگری [صادر](#) کرده‌اند.

در عمل، پهلوی و شبکه‌های رسانه‌ای دست به دست هم داده‌اند تا یک چرخه‌ی بازخورد و تقویت سلطنت‌طلبانه ایجاد کنند که کارش بدنام کردن جنبش‌های واقعی دموکراتیک و در واقع سرکوب آنهاست. در اواخر دهه‌ی ۲۰۱۰، زمانی که اعتراضات کارگری جغرافیای ایران را لرزاند، شعارهایی که نخست در شبکه‌ی «من‌وتو» ظاهر شدند — با مضمون حمله به اصلاح‌طلبان یا ستایش پهلوی‌ها — توسط برخی در خیابان‌ها تکرار شد؛ سپس کانال‌های تلویزیونی همان ویدئوهای گزینش‌شده را با حذف سایر شعارها دوباره پخش کردند، و تصویری گمراه‌کننده از گستره و میزان حمایت از سلطنت‌طلبان ارائه دادند. امروز آن دسته از ایرانیانی که مشتری ثابت «من‌وتو» یا «ایران اینترنشنال» هستند، حق دارند به خاطر تبلیغات گسترده فکر کنند که جمهوری اسلامی در حال فروپاشی و سقوط است. از قضا اما این روایتی است که دقیقاً همان کنشگری‌ای را تضعیف می‌کند که می‌تواند جامعه‌ی ایران را از درون دگرگون و دموکراتیک کند.

اما اگر ایران از طریق فعالیت‌ها و مبارزه‌ی داخلی تغییر نکند، پس چگونه باید تغییر کند؟ نتیجه‌گیری روشن این است: باید به سراغ نیروهای خارجی رفت. هنگامی که اسرائیل و ایالات متحده مردم ایران را می‌کشند یا اقتصاد کشور را خفه می‌کنند، ایران اینترنشنال و من‌وتو این اقدامات را به‌عنوان حملات نقطه‌زن و هدفمندی توصیف می‌کنند که «صرفاً علیه حکومت» انجام می‌شود. تلفات غیرنظامی کوچک‌نمایی میشوند یا به‌کل نادیده گرفته می‌شود و این توهم ایجاد می‌شود که یک قدرت خارجی می‌تواند بدون آسیب رساندن به مردم به جمهوری اسلامی حمله کند — و حتی از همان مردمی که زیر بمباران هستند و هر لحظه ممکن است بمیرند خواسته می‌شود دور مردی جمع شوند که برای جنگ لحظه‌شماری می‌کند و برای آن هورا می‌کشد.

پیمانکاران و بات‌های یک کارزار گسترده تحریف واقعیت

البته، یک کارزار آنلاین نیز وجود دارد. جامعه‌ی آمریکایی ایرانی‌تبار یک جامعه‌ی مترقی است و این پیشرو بودن خصلت پایدار آن است. یک [نظرسنجی](#) در سال ۲۰۰۸ نشان داد که نسبت دموکرات‌ها به جمهوری‌خواه‌ها در آمریکایی-ایرانی‌ها چهار به یک

است. و دوسوم این جامعه عقیده دارد که دیپلماسی با ایران به نفع ایالات متحده است. بیش از یک‌ونیم دهه بعد، این آمار تغییر چندانی نکرده است. ایرانیان آمریکایی فعالانه علیه ممنوعیت سفر مسلمانان در دوره‌ی ترامپ – که خانواده‌هایشان را تحت تأثیر قرار می‌داد – موضع گرفتند و عمدتاً با تحریم‌های آمریکا علیه ایران مخالفت کردند. یک نظرسنجی در سال ۲۰۲۵، که پیش از جنگ در ماه ژوئن انجام شد، نشان داد که اکثر ایرانیان آمریکایی با حمله‌ی ایالات متحده به ایران مخالف‌اند.

با این حال، در پلتفرم‌هایی مانند ایکس/توییتر، کسانی که بیشترین دنبال‌کننده را در دیاسپورای ایرانی دارند، طرفداران اسرائیل و موافقان جنگ و تحریم‌اند؛ و ایرانی‌های آمریکایی مخالف این سیاست‌ها با موجی از نظرات خشمگین به زبان انگلیسی و فارسی بمباران می‌شوند. این گسست میان واقعیت و فضای مجازی تکان‌دهنده است، اما برای هر کسی که زمان زیادی را در ایکس/توییتر گذرانده باشد، امری آشناست: از این وضعیت بوی یک حمله‌ی سازمان‌یافته‌ی بات‌ها یا ترول‌ها به مشام می‌رسد. در واقع، در سال‌های اخیر شواهدی پدیدار شده که از وجود یک کارزار گسترده برای اعمال نفوذ در شبکه‌های اجتماعی خبر می‌دهد، کارزاری که از سوی اسرائیل، عربستان سعودی و ایالات متحده هدایت می‌شود و به‌طور مصنوعی صدای گروه کوچکی از اینفلوئنسرهای راست‌گرا را تقویت و بزرگ‌نمایی می‌کند که از تغییر رژیم حمایت می‌کنند و پشتیبان رضا پهلوی هستند.

برای نخستین بار در نوامبر ۲۰۱۹ متوجه شدم که چنین دستکاری‌ای در رسانه‌های اجتماعی ایران در جریان است. من در تهران زندگی می‌کردم، زمانی که اعتراضات علیه طرح دولت برای حذف یارانه‌ی بنزین آغاز شد. به امید خاموش کردن خشم عمومی و جلوگیری از سازماندهی، دولت دسترسی به اینترنت را در سراسر کشور قطع کرد. در آن هفته، حکومت صدها نفر را کشت. اما در حالی که اینترنت خاموش بود، رسانه‌های اجتماعی فارسی‌زبان لبریز از پست‌هایی شد که تغییر رژیم و رضا پهلوی را به‌عنوان «صدای ایرانیان» تبلیغ می‌کرد. هزاران توییت به معترضانی اشاره داشت که از قرار شعار «رضا شاه روح‌ت شاد» سر می‌دادند. وقتی اینترنت دوباره وصل شد، ما در ایران

با دیدن آنچه در فضای مجازی رخ داده بود، حیرت‌زده شدیم. منبع این پست‌ها، هر جا که بود، قطعاً داخل کشور نبود.

همه‌ی نشانه‌ها حاکی از آن بود که یک عملیات نفوذ در جریان است – اپیزودی که از یک پدیده‌ی گسترده‌تر و پنهان که رفته‌رفته با گزارشگری شجاعانه آشکار شد و در پژوهش‌هایی همچون کتاب «اقتدارگرایی دیجیتال در خاورمیانه: فریب، اطلاعات نادرست و شبکه‌های اجتماعی» (۲۰۲۲) نوشته‌ی مارک اوون جونز مستند شده است. پس از بهار عربی، ارتش‌های بات برای مقابله با جنبش‌های طرفدار دموکراسی پدید آمدند که با شبکه‌های ترویج اطلاعات نادرست سعودی [مرتبط بودند](#). و پس از آن که ترامپ به قدرت رسید و از توافق هسته‌ای ۲۰۱۵ خارج شد، ناگهان شمار زیادی حساب جعلی پدیدار شد که به‌شدت از رضا پهلوی حمایت می‌کردند و علیه اشخاص و سازمان‌هایی موضع می‌گرفتند که از دیپلماسی بین ایران و ایالات متحده پشتیبانی می‌کردند. این حساب‌ها با تبلیغ هشتگ‌هایی مانند «**Trump Will Destroy Iran**» [ترامپ ایران را نابود خواهد کرد]، علیه کسانی که جرأت ابراز نظر مخالف داشتند، خشم می‌پراکندند. هشتگ‌های دیگری مانند **#IRGCTerrorist** خواستار آن بودند که ایالات متحده سپاه پاسداران انقلاب اسلامی را در فهرست سازمان‌های تروریستی خارجی خود قرار دهد. (ترامپ در سال ۲۰۱۹ این کار را [انجام داد](#) و این طبقه‌بندی تا امروز پابرجاست.)

جف گُلبرگ، یکی از کارآگاه‌های آنلاین، به افشای این طرح کمک کرد. او بنیان‌گذار شرکت «جرم‌یابی اجتماعی» (**Social Forensics**) است که در تحلیل شبکه‌های اجتماعی تخصص دارد. توجه و علاقه‌ی او به این موضوع در اوایل ۲۰۱۹ با اشاره‌ی یک کارشناس کارزارهای اطلاعات نادرست به این موضوع [جلب](#) شد: بن نیمو، که در آن زمان از اعضای مؤسس آزمایشگاه پژوهشی پزشکی قانونی دیجیتال شورای آتلانتیک بود، بعدها به‌عنوان مدیر جهانی «اطلاعات تهدید» در متا فعالیت کرد و اکنون نیز در منصب [مشابهی](#) در اوپن‌ای‌آی دارد. نیمو آن زمان در توییتری به ترافیک مشکوک توییتر اشاره کرده بود که در حال [تبلیغ](#) یک هشتگ برای «کنفرانس ورشو» بود، اجلاسی به رهبری ترامپ که [هدفش](#) ایجاد ائتلافی جهانی ضد ایران بود. وقتی گُلبرگ شروع به

تحقیق کرد، دریافت که این هشتک واقعاً توسط حساب‌های جعلی به‌طور مصنوعی بزرگ‌نمایی شده است.

برای پیگیری ماجرا، گلبرگ شروع به [ردیابی](#) حساب‌هایی کرد که هزاران دنبال‌کننده داشتند، اما هیچ نشانه‌ای مبنی بر وجود واقعی آنها در دنیای فیزیک وجود نداشت. بسیاری از این حساب‌ها با گروه‌های [طرفدار پهلوی](#) مرتبط بودند. وقتی گلبرگ درباره‌ی یافته‌هایش نوشت و توییت کرد، به‌عنوان عروسک خیمه‌شب‌بازی رژیم ایران مسخره شد؛ خودش و خانواده‌اش قربانی داکسینگ (Doxxing) شدند که نوعی آزار و اذیت آنلاین است و عبارت از است افشای آدرس و شماره تلفن و نشر اطلاعات شخصی قربانی بدون رضایت او. گلبرگ متوجه شد بسیاری از این حساب‌ها با «پروژه‌ی اطلاعات نادرست ایران» (Iran Disinformation Project) مرتبط‌اند؛ گروهی که با [بودجه‌ی](#) وزارت خارجه آمریکا اداره می‌شد و فعالان حقوق بشر، روزنامه‌نگاران و چهره‌های عمومی مخالف جنگ با ایران را هدف حملات اینترنتی قرار می‌داد. از جمله اهداف آن‌ها [جیسون رضاییان](#)، خبرنگار واشینگتن‌پست که پیش‌تر در ایران زندانی شده بود، و [تارا سپهری‌فر](#)، پژوهشگر دیده‌بان حقوق بشر، بودند. همان‌طور که جونز می‌گوید: «گرچه آزار آنلاین متأسفانه در تقریباً همه‌ی حوزه‌های سیاست رواج دارد، آنچه پرنده‌ی ایران را متمایز می‌کند این است که فضای بحث به‌طور عمدی توسط دولت آمریکا به عرصه‌ای مسموم و به صحنه‌ی ارباب تبدیل شده است» — محیطی که در آن «بسیاری از تحلیلگران و دانشگاهیانی که درباره‌ی ایران می‌نویسند، صرفاً به این دلیل که موضعی نظامی‌گرایانه ندارند و خواستار تغییر رژیم نیستند، هدف حملات قرار می‌گیرند.»

در ماه مه ۲۰۱۹، پس از انتشار گزارش‌هایی درباره فعالیت‌ها و حملات این پروژه، وزارت خارجه آمریکا قرارداد «پروژه‌ی اطلاعات نادرست ایران» را لغو کرد. اما از طریق یک شکایتی مبتنی بر «قانون آزادی اطلاعات» (FOIA)، وب‌سایت اینترسپت بعداً [دریافت](#) که بودجه همچنان به سازمانی که مجری این پروژه بود، یعنی «همکاری مجازی برای آموزش مدنی» (E-Collaborative for Civic Education) پرداخت شده داشته؛ نهادی که در طول دهه‌ی ۲۰۱۰ نزدیک به ۱۰ میلیون دلار از دولت آمریکا دریافت کرده بود تا مجموعه‌ای از پروژه‌های مرتبط با ایران را اجرا کند.

گلبرگ به پیگیری پرونده ادامه داد. پس از ترور قاسم سلیمانی، فرماندهی سپاه قدس، توسط ایالات متحده در اوایل ۲۰۲۰، او هشتگ **IraniansDetestSoleimani#** را بررسی کرد و شبکه‌ی بزرگی از حساب‌های جعلی و شمار اندکی از چهره‌های واقعی مرتبط با این شبکه را [شناسایی کرد](#)؛ هر دو دسته با «پروژه‌ی اطلاعات نادرست ایران» ارتباط داشتند. حساب‌های غیرواقعی بسیار بیشتر از حساب‌های واقعی و ارگانیک توپیت می‌کردند و تأثیری نامتناسب برجا می‌گذاشتند. گلبرگ این کارزار را چنین توصیف کرد: «عروسک‌های دستکشی/زاپاس‌هایی که توپیت‌های یکدیگر را بازنشر می‌کنند.» محور رویکرد بلاغی/گفتمانی این شبکه این بود که مواضع ضدجنگ را به‌عنوان مواضع طرفدار رژیم معرفی کند.

بخشی از کارهای کثیف «پروژه اطلاع‌رسانی نادرست ایران» توسط «بنیاد دفاع از دموکراسی‌ها» (اف‌دی‌دی) [انجام شد](#)، [اندیشکده‌ای](#) نومحافظه‌کار که ریاست آن را کلیفورد می، از [حامیان](#) جنگ عراق و مدیر پیشین ارتباطات کمیته‌ی ملی جمهوری‌خواهان، بر عهده دارد و طی سال‌ها از سوی میلیاردرهای متوفی حامی بزرگ ترامپ، برنارد مارکوس و شلدون ادلسون، [پشتیبانی](#) شده است -اولی از حامیان اصلی مالی گروه‌های فعال در اسرائیل، و دومی از حامیان برجسته‌ی نتانیاهو بود، که زمانی حتی [پیشنهاد](#) حمله‌ی هسته‌ای به ایران را مطرح کرده بود.

سعید قاسمی‌نژاد، مشاور ارشد اف‌دی‌دی که بیش از ۱۰۰ هزار دنبال‌کننده در ایکس دارد و خود را «لیبرال کلاسیک» و «فراجناحی» معرفی می‌کند، طبق گزارش «رِسپانسیبل استیت‌کرفت» **Responsible Statecraft** یکی از پیمانکاران پروژه‌ی ضد اطلاعات بود؛ حساب کاربری توپیتر او از نخستین حساب‌هایی بود که تلاش کردند اعتبار گلبرگ را [زیر سؤال](#) ببرد. هدف کنونی اعلام‌شده‌ی اف‌دی‌دی «تقویت امنیت ملی ایالات متحده و کاهش یا حذف تهدیدهایی است که از سوی دشمنان و مخالفان آمریکا متوجه این کشور می‌شود.» اما همان‌طور که نشریه‌ی **The Nation** در سال ۲۰۱۴ [گزارش داد](#)، اف‌دی‌دی [در ابتدا](#) به‌عنوان گروهی به نام «امت: یک ابتکار آموزشی» در سال ۲۰۰۱ [تأسیس شد](#) که هدف آن، بنا بر درخواست معافیت مالیاتی‌اش، «بهبود تصویر اسرائیل در آمریکای شمالی» بود. این دو هدف از ابتدا

درهم‌تنیده بودند و موج توییت‌های سال ۲۰۲۰ در جهت ترویج جنگ با ایران هر دو هدف را همزمان پیش می‌بردند - یا بهتر بگوییم، چنین می‌کرد اگر بپذیریم تلاش‌های تبلیغاتی برای هموار کردن مسیر تغییر رژیم در ایران «امنیت ملی آمریکا را تقویت می‌کند» همان‌گونه که به نظر می‌رسد دولت ایالات متحده چنین باوری دارد. بهتر است بگوییم، چنین بود اگر بپذیریم که تلاش‌های تبلیغاتی برای هموار کردن مسیر تغییر رژیم در ایران، به معنای «تقویت امنیت ملی ایالات متحده» است - برداشت دولت آمریکا هم ظاهراً همین است.

به نظر می‌رسد این تلاش‌ها تنها نوک کوه یخ یک استراتژی گسترده‌تر برای بی‌ثبات کردن ایران از طریق دستکاری در رسانه‌های اجتماعی است. در سال ۲۰۱۷، محمد بن سلمان ولیعهد عربستان با شرکت اسرائیلی پسی-گروپ **Psy-Group** دیدار کرد تا درباره‌ی طرحی شامل «ایجاد حساب‌های جعلی شبکه‌های اجتماعی به زبان فارسی برای دامن‌زدن به ناآرامی در ایران» و «تأمین مالی گروه‌های مخالف ایرانی» [گفت‌وگو کند](#). تحقیق نیویورکر در سال ۲۰۱۹، پسی-گروپ را «بخشی از موج جدیدی از شرکت‌های خصوصی اطلاعاتی که کارکنان خود را از میان نیروهای اطلاعاتی اسرائیل جذب می‌کردند» [توصیف کرد](#)، شرکت‌هایی که هدفشان «شکل دادن به واقعیت» از طریق «به‌کارگیری هویت‌های جعلی پیچیده برای دستکاری اهداف» بود. بنیان‌گذار آن، رویی برستین، پیش‌تر در دستگاه اطلاعاتی اسرائیل [فعالیت کرده بود](#)؛ او به «کاشت بذر ایده‌ها در ذهن افراد» افتخار می‌کند. کارکنان پسی-گروپ همچنین با بنیاد دفاع از دموکراسی‌ها (اف‌دی‌دی) دیدار کرده بودند. این شرکت در سال ۲۰۱۸ پس از آن‌که تحت تحقیقات رابرت مولر قرار گرفت، تعطیل شد، اما منافع سیاسی‌ای که در خدمت آن بود همچنان وجود دارند و فعال‌اند.

یکی از دشواری‌های کشف و افشای جنگ‌های سایبری این است که عاملان آن معمولاً انکار می‌کنند که چنین جنگ‌هایی را پیش می‌برند و همواره در تلاش‌اند آن‌ها را پنهان کنند. با این حال، این واقعیت که دولت عربستان و پسی-گروپ در مذاکرات مستقیم شرکت کرده‌اند - چیزی که هر دو طرف علناً انکار می‌کنند - به‌شدت این احتمال را مطرح می‌کند که ارتش‌های باتی که شبکه‌های اجتماعی ایران را پر کرده‌اند

– با حساب‌هایی که نماد تاج، شیروخورشید و پرچم اسرائیل را نمایش می‌دهند و از پهلوی تمجید می‌کنند – شاید به دستور بازیگران انسانی فعالیت می‌کنند.

اکتبر ۲۰۲۲ آبستن موج دیگری از رویدادها بود؛ زمانی که بات‌ها صدای چهره‌های راست‌گرا را که بر موج جنبش «زن، زندگی، آزادی» سوار شده بودند، تقویت کردند تا صداهای ضد جنگ را به‌عنوان «طرفداران و توجیه‌کنندگان رژیم» معرفی کنند و بکوبند. این جنبش که با مرگ ژینا-مهسا امینی — که از حجاب اجباری سر باز زده بود — در بازداشت پلیس جرقه خورد، خواهان پایان دادن به تبعیض جنسیتی و اتمیکی و نیز سرکوب سیاسی بود. بات‌ها و ترول‌ها نیز وارد میدان شدند و در حالی که ادعا می‌کردند حامی جنبش‌اند، کارزارهایی علیه «لابی بین‌المللی» حکومت ایران به راه انداختند؛ لابی‌ای که شامل هر فردی می‌شد که آشکارا با جنگ برای تغییر رژیم مخالفت می‌کرد. همان‌طور که جونز به وُکس گفته است، هشتگ «مهسا امینی» تنها در یک ماه بیش از ۳۳۰ میلیون بار توییت شد، در حالی که **BlackLivesMatter#** طی هشت سال حدود ۸۳ میلیون بار توییت شده بود. بسیاری از حساب‌های واقعی استدلال می‌کردند که مخالفت با جنگ و تحریم مترادف است با فعالیت به‌عنوان عامل رژیم، و فعالان ضد جنگ به‌عنوان جاسوسان ایرانی بدنام شدند. پیام‌هایی با این مضامین سپس توسط صدها هزار حساب جعلی تقویت می‌شدند. یک فعال آنلاین که حملات علیه روزنامه‌نگاران ایرانی-آمریکایی را — به این دلیل که آن‌ها را به‌اندازه‌ی کافی منتقد رژیم نمی‌دانست — رهبری می‌کرد، تنها در عرض یک ماه شمار دنبال‌کنندگان را دو برابر کرد، تقریباً به‌طور کامل با حساب‌های بات. قربانیان نیز زیر سیل آزار و حملات آنلاین ناچار به سکوت شدند.

همان‌طور که گلبِگ مستند کرده است، اسرائیل نقش مرکزی در دستکاری «ارتش‌های بات» ایفا کرده است. (در واقع، دولت اسرائیل سال‌ها در حال توسعه‌ی چنین توانایی‌ها و ظرفیت‌هایی بود و حتی در سال ۲۰۲۳ اعتراف کرد که پس از جنگ ۲۰۲۱ علیه غزه، از آنچه خبرگزاری آسوشیتدپرس «جنگجویان کیبوردی یا صفحه‌کلید» نامید، برای انتشار تبلیغات آنلاین استفاده کرده است.)

با پشتیبانی تیپ‌های سایبری اسرائیلی، توییت‌هایی منتشر شدند که تربیتا پارسی نویسنده و فعال — از بنیان‌گذاران مؤسسه‌ی کوئینسی برای سیاست‌ورزی مسئولانه — را به‌عنوان عروسک خیمه‌شب‌بازی ملاها معرفی و بدنام کردند، که با توجه به زرتشتی بودنش بعید به نظر می‌رسد. همچنین روزنامه‌نگاران تبعیدی، فرناز فصیحی و نگار مرتضوی، به‌عنوان عوامل رژیم هدف حمله قرار گرفتند. آزارگران ناشناس تهدید کردند که مؤسسه‌ی سیاست دانشگاه شیکاگو — که مرتضوی را برای سخنرانی دعوت کرده بود — را بمب‌گذاری خواهند کرد، و همزمان بات‌ها شبکه‌های اجتماعی این مؤسسه را با انبوهی از کامنت‌های تهاجمی علیه او پر کردند. (آن پست‌ها حذف شدند، اما نظرات مشابه بات‌ها هنوز زیر پست‌های نامرتبط قابل مشاهده‌اند.)

حتی نرگس محمدی، فعال حقوق بشر و برنده‌ی آینده‌ی صلح نوبل، که آن زمان به‌عنوان زندانی سیاسی در اوین محبوس بود، هدف حملات قرار گرفت. یاسمین پهلوی، همسر رضا پهلوی، نیز به این حملات دامن زد و مدعی شد محمدی به دلیل ارتباطات ناسالم با رژیم قادر است با جهان بیرون از زندان در تماس باشد. این در حالی است که در واقعیت، او مانند بیشتر زندانیان در ایران، اجازه‌ی تماس تلفنی داشت و می‌توانست یادداشت‌های خود را مرتباً به‌طور مخفیانه از زندان خارج کند.

موج نفرت آنلاین سرانجام بزرگ‌ترین سازمان مردمی جامعه‌ی مدنی ایرانیان آمریکایی، یعنی «شورای ملی ایرانیان آمریکا» (نایاک) را نیز دربر گرفت. نایاک پایگاه اجتماعی خود را از طریق مخالفت با جنگ و تحریم و دفاع از حقوق مدنی ایرانیان آمریکایی ایجاد کرده است. این شورا زمانی همچنین به‌عنوان یک نیروی دیپلماتیک تأثیرگذار شناخته می‌شد که نقش مهمی در تشویق مذاکرات آمریکا و ایران داشته است، مذاکراتی که به توافق هسته‌ای ۲۰۱۵ انجامید.

با این حال، در اواخر ۲۰۲۲، نایاک بارها متهم شد که به‌طور پنهانی برای دولت ایران لابی‌گری می‌کند. «مدارک» ادعایی به پرونده‌ی افترا در سال ۲۰۱۲ برمی‌گشت که تربیتا پارسی، یکی از بنیان‌گذاران نایاک، علیه یک فعال سیاسی طرح کرده بود؛ فعال مذکور سازمان را به‌دروغ به لابی‌گری برای تهران متهم کرده بود. یک قاضی فدرال آمریکا رأی را علیه پارسی صادر کرد، با این استدلال که شواهد کافی برای اثبات

«عناد و سوءنیت واقعی» در اتهامات آن فعال وجود ندارد. اما قاضی در عین حال به‌روشنی تصریح کرد که این حکم نباید تأیید صحت ادعاهای آن فعال تلقی شود. با این حال، نتیجه‌ی آن پرونده در سال ۲۰۲۲ به کار گرفته شد تا سوختی برای یک روایت تبلیغاتی تازه باشد: نایاک تلاش کرده بود که ثابت کند لابی‌گر دولت ایران نیست، اما ناکام مانده است.

حملات علیه نایاک با [ویدئویی](#) آغاز شد که توسط امیلی شریدر، مشاور بازاریابی اسرائیلی-آمریکایی و مدیرعامل شرکتی به نام «سوشال لایت کرییتیو» (Social Lite Creative) در توئیتر منتشر شد. او کسی است که به همکاری با ارتش اسرائیل در «پیشبرد تلاش‌های رسانه‌های اجتماعی» در جنگ ۲۰۱۴ غزه [افتخار می‌کند](#). (همسر او، یوسف حداد، یک اینفلوئنسر [شناخته‌شده‌ی](#) حامی اسرائیل است که در ارتش اسرائیل خدمت کرده است.)

شریدر اوایل اکتبر، چند هفته پس از آغاز اعتراضات «زن، زندگی، آزادی»، ویدئویی را همراه با زیرنویس فارسی از خودش منتشر کرد. نایاک طی سال‌ها از جنبش‌های مردمی و اعتراضات در ایران حمایت کرده و بارها سابقه‌ی حقوق بشری جمهوری اسلامی را [نقد کرده بود](#)؛ وبسایت این شورا [پر](#) است از [محکومیت‌های](#) سرکوب دولتی در ایران. اما در این ویدئو، شریدر به دروغ نایاک را متهم کرد که چشم خود را بر نقض حقوق بشر بسته است و به‌ناحق آن را یک «سازمان فعال رژیم ایران» خواند. این اتهامات به‌سرعت توسط یک شبکه‌ی گسترده از بات‌ها در سراسر شبکه‌های اجتماعی فارسی‌زبان منتشر و تقویت شد و خیلی زود، ایران اینترنشنال نیز [مستندی](#) منتشر کرد که همین ادعاهای نادرست را تکرار می‌کرد.

نایاک شرکت Social Forensics را برای انجام [تحلیلی](#) به کار گرفت که نشان داد از حدود ۲۰۰ هزار حساب توئیتر/ایکس درگیر در این کارزار آنلاین، نیمی تنها یک یا دو سال عمر داشتند و دو سوم کم‌تر از ۳۰۰ دنبال‌کننده داشتند. حساب‌های نسبتاً جدید با دنبال‌کنندگان اندک و توئیتهای کم، ناگهان روزانه صدها پست درباره‌ی لابی‌گری ادعایی نایاک برای دیکتاتورها و ملاهای ایرانی منتشر کردند و پیاپی به ایرانیان آمریکایی که با جنگ و تحریم مخالف بودند، حمله کردند. آن‌طور که گلبرگ می‌گوید، اگرچه تعداد کم دنبال‌کنندگان، دامنه‌ی انتشار این پست‌ها را محدود می‌کرد،

اما این حساب‌ها همچنان در «دستکاری» الگوریتم ترند یا روندهای پرترفدار توئیتر نقش داشتند. از سوی دیگر، حساب ایران اینترنشنال نیز دنبال‌کنندگان جعلی زیادی به دست آورد، همان‌طور که صداهای اسرائیلی که پیام‌های طرفدار اسرائیل و پهلوی را به فارسی منتشر می‌کردند، دنبال‌کنندگان جعلی زیادی جذب کردند. با بررسی بیشتر، گلبرگ به برخی ارتباطات نگران‌کننده پی برد. حساب‌های رسمی دولت اسرائیل—از جمله حساب حنا نیتالی، دستیار دیجیتال نتانیا هو، و همچنین حساب «اسرائیل فارسی»، حساب رسمی وزارت خارجه اسرائیل به زبان فارسی—حساب‌های فارسی‌زبان غیرواقعی و تأییدنشده با صدها هزار دنبال‌کننده را دنبال می‌کردند که صدها و گاهی هزاران توئیتر در روز برای تبلیغ رضا پهلوی و اسرائیل منتشر می‌کردند.

ارتش‌های بات و دستکاری افکار عمومی در شبکه‌های اجتماعی تأثیر گذارند. بله، افراد واقعی، از جمله ایرانیان داخل ایران و خارج از کشور، وجود دارند که از اقدامات آمریکا و اسرائیل علیه رژیم حمایت می‌کنند. اما افراد واقعی نیز تحت تأثیر محتوای آنلاین قرار می‌گیرند. وقتی دیدگاه‌های مشخصی ناگهان ۹۰ درصد از فید یا خوراک شبکه‌های اجتماعی شما را تشکیل می‌دهند، در حالی که قبلاً ۱۰ درصد بوده‌اند، ممکن است بسیار عادی یا قابل قبول‌تر از آنچه هستند به نظر برسند. وقتی توسط ترول‌ها آزار می‌بینید، ممکن است تصمیم بگیرید سکوت کنید. روزنامه‌نگاران هم برای درک فضای گفت‌وگوی عمومی از شبکه‌های اجتماعی استفاده می‌کنند؛ بنابراین دستکاری روایت در آنجا می‌تواند مستقیماً بر گزارش‌دهی و پوشش رسانه‌ای تأثیر بگذارد. نمونه‌ی بارز این موضوع: طی پانزده سال، تغییر رژیم تحت حمایت خارجی از یک ایده‌ی حاشیه‌ای به خواست ظاهراً واقعی و مردمی از سوی ایرانیان تبدیل شده است. یا دست‌کم، چنین چیزی در فضای آنلاین به نظر می‌رسد.

از کودتای ۲۸ مرداد تا جنگ ۱۲ روزه: مداخله علیه دموکراسی

در آوریل ۲۰۲۳، رضا پهلوی به اسرائیل سفر کرد، در دیداری که توسط بنیاد دفاع از دموکراسی‌ها (اف‌دی‌دی) [ترتیب داده شده بود](#)، نتانیا هو او را پذیرفت. این دیدار بازتابی از همگرایی منافع متقابل بود. برای نتانیا هو، پهلوی صدایی ایرانی است که

می‌تواند پوششی برای جاه‌طلبی‌های او در سرنگونی دولت ایران فراهم کند. برعکس، برای پهلوی، نتانیاهو یک حامی هم‌فکر و مجهز به سلاح‌های پیشرفته است. اسرائیل به تنهایی توانایی نظامی لازم برای سرنگونی دولت ایران را دارد و شبکه‌ی گسترده لابی‌های حامی اسرائیل و ارتش‌های ربات‌های اینترنتی کمک کرده‌اند چیزی را برای پهلوی بسازند که همیشه آرزو داشته ولی هرگز نداشته است: پوشش و ظاهری از حمایت مردمی.

با این حال، تقریباً هیچ چیزی به اندازه‌ی اصرار بر این که مخالفت با جمهوری اسلامی مستلزم حمایت از یک شاه مخلوع و نامحبوب که ارتباطاتی با اسرائیل و نئوکان‌های آمریکایی دارد، به جنبش‌های دموکراسی‌خواه ایران آسیب نمی‌زند.

جمهوری اسلامی مدت‌هاست که مخالفان را با اتهام مزدوری یا ارتباط با اسرائیل و آمریکا بدنام می‌کند. پهلوی با نزدیکی به نتانیاهو در حالی که خود را صدای اپوزیسیون معرفی می‌کند، عملاً این اتهامات را به‌نوعی تأیید می‌کند. این که یاسمین پهلوی سربازان اسرائیلی را به دلیل تجسم آرمان‌های «زن، زندگی، آزادی» [ستایش می‌کند](#)، معنای جز بازگشت به عقب و پس‌روی عمیق مبارزه‌ی آزادی‌خواهانه‌ی ایران ندارد.

همانند اوباش تهران که در کودتای ۲۸ مرداد که از سوی سپاه حمایت می‌شدند، تلاش‌های تبلیغاتی هدایت‌شده توسط کارگزاران وزارت امور خارجه‌ی آمریکا و اینفلوئنسرهای طرفدار اسرائیل، این توهم را ایجاد می‌کنند که حمایت مردمی برای بازگرداندن یک شاه توسط قدرت‌های خارجی وجود دارد. با حضور ایران اینترنشنال، من‌وتو، بنیاد دفاع از دموکراسی‌ها و جنگجویان صفحه‌کلیدی در نقش شعبان بی‌مخ، به مردم ایران این روایت القا می‌شود که فقط رضا پهلوی می‌تواند آنها را نجات دهد — و جنگ تنها راهی است که می‌تواند ایرانیان را به ساحل زندگی در صلح و آزادی برساند.

پس از سال‌ها فریاد برای تغییر رژیم، پهلوی و حامیان سرانجام در جنگ ماه ژوئن فرصتی یافتند. این جنگ رژیم را آن‌گونه که آنها امید داشتند سرنگون نکرد، اما جان هزار ایرانی را گرفت و بیش از پیش به جنبش‌های مردمی که برخی از آنها سال‌ها برایش تلاش کرده بودند آسیب زد. موشک‌ها به دولت ایران بهانه‌ای دیگر برای سرکوب

دادند و مقامات را نسبت به شناسایی دشمنان داخلی مشکوک‌تر و وسواسی‌تر کردند. پهلوی، به جای اینکه بپذیرد مداخله‌ی خارجی زندگی را برای ایرانیان سخت‌تر کرده و مانع سازماندهی آنها شده است، از بمباران‌ها استقبال می‌کند و راهکارهایی پیشنهاد می‌دهد که فقط به ضرر همان هدفی است که ادعا می‌کند برایش مبارزه می‌کند. همان‌طور که یک جامعه‌شناس در تهران در ماه ژوئیه به من گفت: «چگونه می‌توانیم اعتراض کنیم وقتی در حال فرار از بمب‌ها هستیم؟»

در سایه‌ی این کارزارها، ایرانیان «واقعاً آزادی‌خواه» امروز همان کسانی هستند که بی‌اعتبار می‌شوند یا حتی بدتر. فعالانی که جان خود را برای تغییرات دموکراتیک به خطر می‌اندازند و همچنین کسانی که با آنها همبستگی نشان می‌دهند، همان‌هایی هستند که رنج می‌برند — نه تندروهای داخل رژیم ایران که با خوشحالی شاهد فروپاشی اپوزیسیون دموکراتیک داخلی و سازمان‌های طرفدار دیپلماسی در دیاسپورا مانند نایاک تحت حمله‌ی راست‌گرایان هستند. برندگان واقعی نه مردم ایران، بلکه معماران امپریالیست در داخل اسرائیل و ایالات متحده‌اند.